



❶ چرا مژده لواسانی به سمت نویسندگی کتاب‌رفت؟

این موضوع، ریشه در همه سال‌های زندگی‌ام دارد. من از ۱۲ سالگی نویسنده رادیو بودم و قبل از آن هم می‌نوشتم. وقتی ۱۰ ساله بودم، شعرهایم در مجله دوجرخه چاپ می‌شد. من قبل از اینکه مجری باشم، نویسنده بودم و شعر می‌گفتم. در ابتدای کتابی هم که منتشر شده نوشته‌ام که این نوشته‌های گاه و بی‌گاه من است که در چهار فصل نوشته شده است. اما انگیزه و ترغیب اصلی برای انتشار کتاب، آقای شجاعی در نشر نیستان بود که بعد از اینکه کارهای من را در اینستاگرام دیده بود، پیشنهاد داد کارهایم را چاپ کنم. از طرفی محمدرضا عبدالملکیان خیلی تشویق کردو گفت اینها کارهای خوبی هستند و آنها را منتشر کن. جرقه اصلی از اینجا زد شد، وگرنه من سال‌هاست که می‌نویسم؛ خیلی بیشتر از این چیزی که منتشر کرده‌ام. دفترهایی دارم که شاید نوشته‌های آن به مراتب از آن چیزی که منتشر کرده‌ام قوی‌تر باشند. ولی به دلایلی آنها را چاپ نکرده‌ام. در واقع مسیر زندگی من از ابتدا این بوده است.

❷ **اینکه می‌گویید مسیر زندگی من این بوده، آدم را به فکر فرو می‌برد. اینکه مژده لواسانی که تا این حد نوشتن را دوست دارد و متن اجراها را نیز مطمئنا خودش می‌نویسد، چرا زودتر شروع نکرده است؟** منظور شما از شروع کردن، چاپ کتاب است؟

❸ **بله؛ چون مطمئنا در ماندگاری اثر، تاثیر زیادی دارد.** من هیچ‌وقت به فکر انتشار نبودم؛ چراکه همیشه از این ابا داشتم که انتشار اثری از من، زیر سایه وجه اجرای من قرار گیرد و از این قرار می‌کنم به خاطر اینکه دوست دارم به‌عنوان یک اثر مستقل به آن نگاه شود. به هر حال همان‌طور که گفتم این جرقه‌ای بود و توصیه آقای عبدالملکیان هم خیلی کمک کرد و البته پیشنهاد آقای شجاعی. انتشارات نیستان نشر محبوب من است. تمام دوران کودکی و نوجوانی‌ام را با کتاب‌های آقای شجاعی در نشر نیستان سپری کرده‌ام و این اتفاق خیلی برایم خوشایند بود. به هر حال اینها دست به دست هم داد و قسمت این بود. به نظرم شاید اگر همان ۱۷ یا ۱۸ سالگی کارهایم منتشر می‌شد، حتما اتفاق ویژه‌تری می‌افتاد.

❹ **آیا از سخنانی از این قبیل ترسیدید که مثلا سلبریتی‌ها همیشه می‌خواهند با یک‌دست دو هندوانه بردارند و کسی که مجری است، متن برنامه را خودش می‌خواهد بنویسد و هم‌زمان شعر هم بگوید و ...**

گمنام ماییم
که گم شدیم در شهر و گم کردیم شما را
جز نام‌تان بر سر کوچه‌ها و خیابان‌هایمان
و فراموش‌مان شد
که نام و نشان این شهر، این سرزمین، این خاک
از شماست
و من خودم را پیدا می‌کنم کنارِتان
شب‌هایی که در راهبندان شهر گم می‌شوم

خیلی وقت‌ها با عزیزان هنرمندی مواجه می‌شوم که صرفا چون بازیگر یا خواننده هستند، فکر می‌کنند که حالا یک چیزی هم بنویسند و زیر سایه آن اسم، قطعا کار فروش هم می‌کنند و دیده هم می‌شوند. هیچ‌گاه دوست نداشتم این اتفاق بیفتد و شاید پرنرگ‌ترین دلیلم برای اینکه این همه سال کتاب منتشر نکرده‌ام این بوده که اصلا نمی‌خواستم به واسطه اینکه مجری هستم کتابم دیده شود.

اما حقیقت این است که خیلی نمی‌توانیم بگوییم شما چون بازیگر و هنرمند هستی، حق نوشتن نداری. همه این هنرها در همسایگی هم قرار دارندو شما می‌توانید نویسنده خوبی باشید و در کنار آن کارگردان خوبی هم باشید و در کنار اینها، هنرهای دیگری هم داشته باشید. این خود اثر است که باید از خودش دفاع کند. من خیلی قائل به این نیستم که اگر کسی بازیگر است، لزوما به خاطر اینکه سلبریتی است حق ندارد رمان بنویسد؛ نه! کسی که بازیگر است، به شرطی می‌تواند رمان بنویسد و منتشر کند که قطعا رمان او بماهو، رمان باشد؛ یعنی خود رمان از قلم دفاع کند و جایگاه داشته باشد نه صرفا نویسنده. این چیزی بود که خود من خیلی روی آن حساسیت داشتم.

❺ **نوشتن را از چه سالی شروع کردید؟** عرض کردم از بچگی کتاب می‌خواندم و نوشتن همیشه همراهم بوده است.

❻ **چه کتاب‌هایی می‌خواندید؟** من در چهارم، پنجم دبستان کتاب‌های «سهراب سپهری» را می‌خواندم و بسیاری از کارهای او از جمله «صدای پای آب» را حفظ بودم و در مدرسه دائما آنها را دکلمه می‌کردم. یا مثلا منظومه «ارش کمانگیر» سیاوش کسریای را تبدیل به تئاتر کردم و نقش آرش را هم خودم بازی کردم. این مربوط به دوران راهنمایی است.

می‌خواهم بگویم که این مسائل به هر حال ذوق من را برای نوشتن تقویت کرد و اولین چیزی هم که از من منتشر شد، ۱۱۰۱۰ سالم بود که در روزنامه دوجرخه منتشر شد و اول هم شد و به من جایزه دادند. این مساله تبدیل به محرکی شد که بیشتر بنویسم. در ۱۲ سالگی برنامه‌ای به اسم «من هم می‌توانم» را برای رادیو اجرا می‌کردم و چون می‌دانستم که نتوانایی نوشتن هم دارم به تهیه کننده گفتم آیا این امکان وجود دارد که نویسندگی این برنامه را خودم انجام دهم؟ خب می‌دانید که برای رادیو نوشتن خیلی سخت‌تر است. زیر پلاتو می‌خواهد، ورودی، خروجی، ربطها، موضوع و... چون همه چیز تکست است. مخصوصا برنامه‌ای که کاملا تولیدی و گفت‌وگومحور است. ایشان قبول کردو گفت یک بار بنویس تا ببینیم چگونه است. نوشتم و گفتمد که خوب است و از این به بعد هم بنویس. این اولین تجربه نویسندگی من در رادیو بود که در ۱۶ سالگی به سردبیری در رادیو تبدیل شد و ادامه پیدا کرد. ریشه آن هم به دوران کودکی‌ام برمی‌گردد که با شعر و کتاب مانوس بودم.

❻ **آیا این مانوس بودن بیشتر به خاطر فضای خانواده نبوده است؟ چون بالاخره دوران کودکی، دوران خاصی است و افراد بیشتر در فضاهای دیگری قرار دارند. درباره نقش پدر و مادر هم لطفا توضیح بدهید.**

پدر و مادرم از بچگی به‌شدت برای من کتاب می‌خریدند و می‌خواندند. من چند جا هم گفته‌ام که یک خاله و دایی دارم که استاد ادبیات بوده‌اند؛ یکی در دانشگاه علامه و یکی در دانشگاه شیراز. حضور دو نفر ادبیاتی در خانواده خیلی موثر بود و من بسیار به آنها وابسته بودم و همه حرف‌های‌شان از حافظ و مولانا و این گونه گفت‌وگوها را می‌شنیدم. در عوالم کودکی‌ام آنقدر در فضای این گفت‌وشنودها و از قیصر گفتن‌ها و از شفیع دکنی گفتن‌ها بودم که به این سمت کشیده شدم. این فضا برایم خوشایند بود و شاید مثلا در دوره‌ای که اصولا آدم‌ها این حرف‌ها برایشان معنایی نداشت برای من معنا داشت.

❻ **داستان خواندن را با چه کتاب‌هایی شروع کردید؟**

در کل خیلی داستان می‌خوانم. سال ۸۹ به صورت حرفه‌ای سعی کردم بیاموزم و در کلاس‌های محمدحسن شهسورای که واقعا از بهترین رمان‌نویس‌های ماست، شرکت کردم. آن زمان به یاد دارم که ایشان کتاب

مژده لواسانی در گفت‌وگو با «فرهیختگان»:

تظاهر و دروغ دافعه ایجاد می‌کند نه مذهبی بودن

به‌خاطر چهره بودنم کتاب ننوشتم



شعرهایش لطافت خاصی دارد. به قول خودش اگر کتابش را زودتر منتشر می‌کرد شاید اوضاع برایش متفاوت می‌شد. مژده لواسانی امروز چهره شناخته‌شده‌ای در اجرای برنامه‌های تلویزیونی است اما او خودش را ابتدا یک نویسنده می‌داند؛ چون کارش را با نویسندگی رادیو شروع کرده است. کتابخوان حرفه‌ای است. از کودکی با کتاب‌هایی که پدر و مادرش برایش گرفته‌اند کتابخوانی را شروع می‌کند و شعر و داستان برایش همه چیز می‌شود. الگویش سیدمهدی شجاعی است و در کارهای مذهبی‌ای که نوشته است خودش را وامدار این نویسنده بزرگ می‌داند. کتاب «خون انار گردن پاییز است» را توسط انتشارات نیستان به چاپ رسانده است. صفحه «کتاب‌باز، این هفته به مژده لواسانی اختصاص پیدا کرد تا برایمان از آرزوهایش در دنیای کتاب بگوید.

پاییز است» را در یک کتاب کامل چاپ کردم. پیشنهاد انتشارات این بود که ما آن را تبدیل به دو کتاب مجزا کنیم و فصل اول آن را که شعر سپید و عاشقانه است در یک کتاب منتشر کنیم و فصل دوم را که آثار مذهبی هستند در کتابی مجزا چاپ کنیم.

تعمد من در اینکه حتما همه این آثار در یک کتاب چاپ شود از این بابت بود که نمی‌خواهم بخشی از زندگی‌ام را تفکیک کنم. من به همان نسبتی که در فصل اول می‌توانم شاعرانه و عاشقانه بنویسم و پاییزنگاری کنم، به همان نسبت به فضاهای مذهبی که در فصل دوم است علاقه دارم. به همان نسبت نیز به علایق تهران‌نگاری متعلق هستم که در فصل سوم هست. همچنین به همان نسبت متعلق به فضای ارادت به شهدا هستم که در فصل چهارم

کتاب آمده است. من با این کار، می‌خواستم بگویم این چهار بخش از زندگی من است و می‌خواستم این موضوع شناسنامه‌ای باشد برای اینکه اگر کسی خواست با روحیات و سبک زندگی مژده لواسانی آشنا بشود به آن مراجعه کند. به نظر من «خون انار گردن پاییز است» خیلی جلوتر از حتی اجراهایم و هر چیزی که کسی از من دیده می‌تواند شناسنامه‌ای برای علایق، روحیات، تعصبات و تعلقات من باشد. به همین جهت خواستم حتما در یک کتاب چاپ بشود.

❸ **اینکه از شهدا می‌گویید و یک بخش از کتاب را به آنها تقدیم می‌کنید و به‌طور کلی اینکه از یک طرف در این فضای مذهبی هستید و از طرفی در جامعه حضور دارید و به نوعی می‌خواهید بگویید من این هستم و جامعه باید من را با این روحیات ببذیرد، آیا در فضای کاری شما تاثیرگذار نیست یا این‌طور بگوییم این موضوع شما را ذیت نمی‌کند؟** نه، چیزی که مردم را ذیت می‌کند و باعث دافعه می‌شود تظاهر و دروغ است. بنده همیشه چیزی را گفته‌ام که به آن اعتقاد داشته‌ام و آن را زندگی کرده‌ام حتی در مواجهه با افراد نه تحمیل کرده‌ام و نه شعار داده‌ام؛ همان چیزی را زندگی کرده‌ام که باور قلبی من است. اگر درباره شهدا می‌نویسم باور قلبی‌ام است، اگر حرفی از مردم می‌زنم باور قلبی‌ام است. اگر فیلمی را پیشنهاد می‌کنم یا از کارگردان و نویسنده‌ای حرف می‌زنم، همه اینها باورهای قلبی من است و ذره‌ای سفارش دیگران مبنی‌بر اینکه این حرف را بزن و این حرف را نزن، در من اثر نداشته است. هیچ وقت هم از ترس واکنش‌های دیگران کاری

را که دلم می‌خواسته انجام بدهم، کنار نگذاشته‌ام. همیشه هم با برخورد‌های خوبی مواجه شده‌ام و مردم این را پذیرفته‌اند و از این بابت خوشحالم.

❹ **به‌عنوان کسی که سال‌ها دست به قلم دارد، فکر می‌کنید که بزرگ‌ترین مشکل حوزه نشر ما چه مشکلی است؟** بزرگ‌ترین مشکل این است که مردم کتاب نمی‌خوانند. هر چقدر هم بگویند مشکل بخش داریم و مسائلی از این قبیل، این رابطه عرضه و تقاضا است. شما نمی‌توانید زمانی که تقاضا تا این حد پایین است، توقع گفتگی در عرضه داشته باشید. واقعیت این است که مردم کتاب نمی‌خوانند و علاقه‌ای به آن ندارند. برایم جالب است که سال‌ها پیش در دوران کودکی و نوجوانی ما، تیراژ کتاب قطعا پنج هزار به بالا بود ولی الان فاجعه است که گاهی اوقات کتاب‌هایی با ۲۰۰، ۳۰۰ نسخه می‌بینم و در شاهکارترین حالت ۱۲۰۰ یا نهایتا ۲ هزار نسخه. وقتی اولین کتاب من قرار بود چاپ بشود و پیشنهاد ۲۵۰۰ نسخه داده شد، به آقای شجاعی گفتم این تیراژ کم نیست؟ ایشان گفت که ۲۵۰۰ نسخه خیلی زیاد است. الان تیراژ کتاب‌ها روی ۵۰۰ است. وضعیت مطالعه ما آنقدر دردناک است که خیلی جلوتر از اینکه نشر را مورد انتقاد قرار دهیم، باید به آن اشاره کنیم. فکر می‌کنم که ما از لحاظ فرهنگ مطالعه خیلی مشکل داریم. من چه در زمان «کافه سوال» چه در برنامه «روبه راه» که اجرا می‌کردم، هفته‌هایی رابه این موضوع اختصاص دادم. بله، باید کتاب خوب منتشر بشود تا مخاطب دوست داشته باشد، اما واقعا چند درصد این مخاطب، برای قلم خوب وقت می‌گذارد و می‌خواند و نسبت به آن اشتیاق نشان می‌دهد؟

❺ **شما که این همه کتاب دوست دارید تا حالا به این فکر کرده‌اید که یک برنامه ویژه کتاب بسازید؟** بسیار زیاد. حتی تا مرحله اجرای یک برنامه که مختص کتاب بود پیش رفتم، اما نشد. همیشه این دغدغه را داشته‌ام و ممکن است به همین زودی هم این اتفاق بیفتد.

❻ **پس بگوییم که مژده لواسانی به‌زودی برنامه کتابی را خواهد ساخت؟**

نه، این علاقه‌ای است که طرح آن را همیشه دارم که اگر روزی از برنامه‌های اجتماعی فارغ شوم- که البته نسبت به این فضا هم عرق دارم- بتوانم به آن بپردازم. حالا باید ببینیم که چه می‌شود.

❻ **کمی هم در مورد نویسندگان و شاعران مورد علاقه‌تان بگویید.**

قرار همه بی‌قراری‌های من است
همین خیابان را می‌گویم-
درخت‌هایش دست بر دامن آسمان دارند
مرا به تجریش بلند خاطراتم می‌رسانند
همین درخت‌ها را می‌گویم-
چراغ خنده‌هایش همیشه سبز است
این خیابان و شب‌های روشنش را به نامت کرده‌ام
سهم من اما
نام بلند توست
که بی‌قرار همه قرارهای توام

در بین شاعران داخلی، اگر بخواهم از شعر کلاسیک نام ببرم، به طرز عجیبی عاشق مولانا، حافظ، سعدی و صائب هستم. در روزگار معاصر از کلاسیک‌ها فاضل نظری، مرحوم حسین منزوی، جناب استاد بهمنی غزل‌های بی‌نظیری دارند و من بسیار دوست‌شان دارم. امید صباغ‌نو، علیرضا بدیع و شاعران نسل جوان خیلی خوب غزل می‌گویند. من فکر می‌کنم دلبرانه‌ترین نوع سبک برای هر عاشقانه، غزل است و زیاد غزل می‌خوانم. در بین شاعران سپید و شعر نو هم از قدیمی‌ترها اخوان و جدیدترها آقایان عبدالملکیان و سیدعلی صالحی. گروس عبدالملکیان که تک هستند در سبک خودشان. همچنین به‌شدت به قیصر امین‌پور علاقه دارم؛ چه غزل‌ها و چه کارهای نوی او. واقعا شعرا را نمی‌توانم تفکیک کنم ولی انتخاب اولم در همه شب‌هایی که می‌خواهم خیلی فضای شاعرانه را با غزل تجربه کنم، همیشه بعد از مولانا و سعدی، حسین منزوی را انتخاب می‌کنم. ایشان شاهکار هستند. در بین نویسنده‌های داستانی از خارجی‌ها هم بزرگان رمان نویسی که بماند. به نظرم یکسری رمان مشهور در جهان وجود دارد که هر فردی باید آنها را تا ۱۸ سالگی خوانده باشد. شما باید از «همینگوی» و مهم‌ترین‌ها خوانده باشید. غیر از اینها که بدیهی است، در بین نمایشنامه‌نویس‌ها، «اریک اماتوئل اشمیت» از خارجی‌ها و در داخل هم رضا امیرخانی، مصطفی مستور، گلی ترقی که عالی است و «خاطرات پراکنده» را هزار بار می‌شود خواند.

❺ **از بین داستان‌ها و کتاب‌های دفاع مقدس کدام کتاب‌ها را دوست دارید؟**

واقعیت این است که کتاب «دا» را خوانده‌ام و اکثر این کتاب‌ها خاطره‌نویسی است و من خاطره‌نویسی این عزیزان را می‌خوانم. در بین مذهبی‌نویسان هم تک انتخابم سیدمهدی شجاعی است.

❺ **تا به حال شده کتابی خوانده باشید گفته باشید کاش این کتاب را من می‌نوشتم؟** بله، بارها اتفاق افتاده است.

❺ **کدام کتاب‌ها؟**

خیلی از کتاب‌ها بوده است. همیشه در مورد نوشته‌های آقای شجاعی همین حس را دارم و غبطه می‌خورم به این قلم که چگونه ممکن است تا این حد مذهبی خوب نوشت و اثر گذاشت. مثلا یادم هست سالی که «روی خاندان را ببوس» آقای مستور منتشر شد، وقتی خواندم گفتم عجب چیزی است و کاش می‌شد من یک روزی مثل ایشان خوب بنویسم. نسبت به رمان عجیب «شب ممکن» آقای شهسورای هم همین حس به آدم دست می‌دهد. او در فرم کاری کرده که در هر فصل کتاب، رودست می‌خوری و خلاقیت بسیاری به خرج داده است.

❺ **کتاب بعدی‌تان را چه موقع منتشر می‌کنید؟** بستگی به این دارد که حال و روز و شوق من برای انتشار چگونه باشد. حالا این کار دارد به چاپ سوم می‌رسد که واقعا در ارتباط با پخش، مشکلات و موانع بسیاری وجود دارد. قدری نسبت به انتشار بی‌ رغبت هستم، وگرنه من شب و روز می‌نویسم و در اینستاگرام هم منتشر می‌کنم.

❺ **اگر قرار بود در حوزه داستان بنویسید، چه نوع داستانی می‌نوشتید؟ عاشقانه، اجتماعی یا مذهبی؟**

احتمالا همه اینها را تجربه می‌کردم. یکسری هم داستان کوتاه دارم که احتمالا منتشر می‌کنم؛ در آنها تهران‌نگاری وجود دارد و با شهر گره خورده است. مثل آقای مصطفی مستور ممکن است تلفیقی از همه اینها را بنویسم.

❺ **یک سوال بی‌ربط با همه این سوال‌ها هم بپرسم. بین سلبریتی‌ها برای کسب قافور رقابت وجود دارد؟ آیا مژده لواسانی چنین رقابتی دارد؟** من چنین رقابتی ندارم واقعا. از روز اول، این فضا را فضایی برای اطلاع‌رسانی برنامه‌ها و انتشار نوشته‌هایم می‌دانستم. اما این رقابت وجود دارد، بسیار هم شدید است.